

استاد ژواک بزرگمردی از تبار رزمندگان و محققان

دقیقاً سال یک‌هزار و سیصد و چهل و سه شمسی بود که با شادروان استاد محمد دین ژواک معرفت حاصل کردم. زنده یاد صدیق سیلانی که خود اهل تحقیق و تعلیم و تعلم بود اسباب آن ملاقات را فراهم کرد.

در آن سالها استاد ژواک در شهر آرا زندگی میکرد و ما عصر روز به خانه استاد رسیدیم. از زینه‌ها بالا رفتیم و وارد مهمانخانه آن بزرگوار شدیم. استاد تمام قد از جا برخاست و ما را خوش آمدید گفت. گرداگرد اتاق را تشکچه‌هایی زینت داده بودند و فرش از مصنوعات وطن کف مهمانخانه را پوشانده بود. قامت استاد را پوستینی ابلق از پوست رویاه پوشانده بود. بعد از تعارفات معمول استاد سر صحبت را باز کرد و با لهجه شیرین مردم قندهار بزبان فارسی دری به من گفت که از طریق جناب سیلانی، مرا میشناسد و خبر دارند که چه میکنیم و به کدام خانواده مربوط هستیم. بعد از آن پرسیدند که دنیا را چگونه می بینم و نسبت به تحولات کشور چه نظر دارم؟

در آن سال پرجوش و خروش سرو صدای دموکراسی زمین و زمان را پر کرده بود و جوانها در رسته‌ها و دسته‌های گوناگون متشکل شده بودند. جماعتی طیل مارکسیسم-لنینیسم را مینواختند و تعدادی کوس و کونای اسلام سیاسی را میگویند که عمدتاً ملهم از ایزد حزب اخوان المسلمین مصر بودند. برخی سلطنت طلب و شماری عظمت طلب بودند.

جواب دادم: حضرت استاد! چه بهتر که جناب شما این قضایا را روشن کنید، من حق زبان درازی ندارم. فرمودند: بفکر من بسیار خوبست که مردم در هرسویه و سن و سالی به مسايل وطن مشترک ما سهم بگیرند و ابراز نظر نمایند. آنچه را که من در این روزها می شنوم ترس آور و تکانه‌دهنده می باشند. من نگران عاقبت این دموکراسی هستم. میترسم سر جوانها به سنگ بخورد و به دنبالش یأس و سرخوردگی بیاید!! از این نقطه صحبت های دور و درازی داشتیم و سرانجام دریافتم که استاد مردی با سنجش و عاقبت اندیش می باشند و هرگونه عجله و عاقبت نه اندیشی را رد مینمایند.

از آن بعد روابط ما ریشه گرفت و از نظر فکری به نقاط مشترک زیادی رسیدیم. در آن وقتها ما هر دو در رادیو شاول کار بودیم. استاد هر روز عصر ساعت چهارونیم بزبان ساده و گرم، درس پشتو میداد و من ساعت پنج مضامینی را میخواندم که استاد فقید احمد علی کهزاد رقم میزدند. بعد از پایان کارمانند دو برادر راهی شهر کهنه میشدیم. در آن روزگار استدیوی های رادیو افغانستان در منطقه پل باغ عمومی قرار داشت. ما اکثر اراهی شهر کهنه میشدیم که سیمای واقعی مردم اصیل کابل را بازتاب میداد، حمالها، دکانداراهای خرده فروشی، کوچه های تنگ و خانه های شکسته و ریخته به قدری جالب و نظر گیر بودند که ما قادر نبودیم از آنها سهل بگذریم.

استاد میگفت: بیش از مطالعه کتاب به حقایق ملموس و قابل رویت توجه کن! هیچ جامعه شناسی آنطور که باشنده های شهر کهنه مخصوصاً خاکستر نشینان و گرسنه گان گرد و نواح مسجد پل خشتی و بازار مزدحم مندوی واقعیت های دردناک جامعه ما رابه تصویر میکشند بیان کرده نمیتوانند. پس بهتر از فلسفه دانی و ستاره شناسی به پیش پایت نظر کن و بکوش هرگز از مردم جدا نباشی! از استاد پڑواک آثار متعددی به یادگار مانده است و در اتحاد شوروی سابق، بلغاریا و حتی در هندوستان محققان زیادی در باره آثار و افکار آن بزرگمرد پرداخته اند و حتی موضوع رساله های دکتورای تعدادی از پژوهندگان آفریده های ادبی و تحقیقات علمی استاد ژواک بوده است.

او یکی از ادیبان بلند پایه کشور ما بود و محافل علمی خاطراتی فراموش ناشدنی از حسن سلوک و ژرف اندیشی او بیاد دارند. خدایش بیامرزد که حقدار بزرگی بود. سویدن، جولای ۲۰۰۷